

روباه و لک لک



روزی روزگاری روباه لک لک را برای غذا دعوت کرد.
 وقتی لک لک آمد، روباه برای او سوپی آبدار در یک قاب/ بشقاب پهن آورد.
 لک لک با منقار خود توانست یک قطره بخورد.
 روباه راضی و مغرور تمام سوپ را یکباره سر کشید و خورد.
 لک لک چیزی ناراحت کننده نگفت. او از روباه سپاسگزاری کرد.
 پس از آن، لک لک روباه را برای غذا دعوت کرد.

روباه روز بعد به دیدار لک لک رفت.
 او به شدت گرسنه بود و انتظار غذایی لذیذ را می کشید.
 لک لک برای او تکه های گوشت در کوزه ای دراز و سر باریک آورد.
 روباه ایستاد و برای گرفتن تکه ای کوچک از گوشت بسیار تلاش کرد.
 لک لک با مفقار بلند خود تمام گوشت های خود را خورد.
 روباه در آخر همانگونه که گرسنه پیش لک لک آمده بود، گرسنه نیز آنجا را ترک کرد.
 سپاس از آخرین باری که با هم بودیم، سپاس از کسی که آخر خندید و از همه بهتر.

اسوپ